

رسالت باورهای عامیانه در رمان «ریح الجنوب» با تکیه بر تابو و خرافه

جمشید قاسمی، دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد
فاطمه قادری^۱، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد
رضا افخمی عقدا، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد
محمدعلی سلمانی مروست، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۰۱

چکیده

فرهنگ عامیانه، فرهنگ و دانش بومی است که امور ملموس و غیرملموس مانند عقاید، آداب و رسوم، دانش، تکنولوژی و طبابت عمومی را شامل می‌شود. تابو و خرافه، باورهای عامیانه‌ای هستند که انعکاس آنها در متون ادبی، تأثیر زیادی بر افکار و باورهای توده‌های مردم دارد. "عبدالحمید بن هدوقه" نویسنده الجزایری در رمان "ریح الجنوب" جلوه‌هایی از فرهنگ عامیانه را به تصویر کشیده است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و نقدی ضمن بررسی موضوعات و اهدافی که نویسنده برای بیان آنها از عناصر تابو و خرافه استفاده نموده، به این نتیجه رسید که هدف نویسنده از پرداختن به ویژگی‌ها و شاخصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور و توصیف الجزایر سنتی و مقایسه آن با الجزایر مدرن و امروزی، ترسیم بهتر چالش‌های فکری نسل جوان و گذشته و به نقد کشیدن این سنت‌ها بوده است. وی این سنت‌ها را با در نظر گرفتن مقتضیات زمانه و سیر تحول داستان، در طیف وسیعی از تابوها و خرافه‌ها به تصویر کشیده؛ تابوی جزاء، مکان، انحصار زن و محدودیت معاشرت اجتماعی دختران، مصادیقی از تابوها و قراردادن ظروف سفالین روی قبرها به منظور سیراب کردن روح آنها، اعتقاد به پرخوری در مراسم عزای متوفی با هدف رساندن رحمت و ثواب بیشتر به وی، نسبت دادن بروز مشکلات و حوادث ناگوار به جن و ارواح و زبان گذاشتن در اویس بر داس‌های گداخته برای استجاب دعا، نزول باران، نمونه‌های آشکاری از خرافات در رمان ریح الجنوب است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ عامیانه، تابو، خرافه، عبدالحمید بن هدوقه، ریح الجنوب.

مقدمه

فرهنگ عامیانه در مفهوم اصطلاحی خود به معنای فرهنگ و دانش بومی بوده که شامل مجموعه‌ای از آثار و خلاقیت‌های یک قوم یا گروه مشخص و معین که مشتمل بر ارکان ملموس و غیرملموس مثل محصولات ادبی و هنری، عقاید و آداب و رسوم، دانش و تکنولوژی و طبابت بومی و ... است، می‌شود (الماسی و همکار، ۱۳۸۵، ۳) و انعکاس آن در متون ادبی، تأثیر زیادی بر دل و ذهن توده‌های مردم دارد؛ زیرا این فرهنگ در عمق جان مردم ریشه داشته و انسان هیچ‌گاه از تاریخ، محیط، زمان و مکان زندگی خود جدا نیست (بوسماحة، ۱۹۹۸: ۵). فرهنگ عامیانه تنها انباشت تجربه‌ها، علوم و کتاب‌های گذشتگان نیست؛ بلکه نوعی به رسمیت‌شناختن وجود یک ملت و اعتراف به موجودیت ملتی است که شخصیتی تاریخی و روانی دارد و نوعی آمادگی و استعداد دوباره برای پیشرفت و استمرار حیات را منعکس می‌کند (حمدان، ۲۰۱۰: ۱).

از سوی دیگر شرایط جامعه الجزایر در دهه شصت و قید و بندهای اجتماعی و سیاسی حاکم باعث گردید نویسندگان به جنبه‌های مختلف میراث عامیانه مانند اسطوره، خرافات و اعتقادات در جهت انتشار افکار و دیدگاه‌هایی روی بیاورند که نمی‌توانستند به طور مستقیم بیان کنند (زکور، ۲۰۱۸م، ۳) "عبدالحمید بن هدوقه" (۱۹۹۶-۱۹۲۵) از نخستین نویسندگان الجزایری است که در آثار خود جلوه‌های متعددی از فرهنگ عامیانه را انعکاس داده است؛ وی در روستای «الحمراء» از توابع «منصوره»، در ۲۰۰ کیلومتری شرق پایتخت الجزایر به دنیا آمد. او در طول زندگی ادبی خود پنج رمان به نام‌های «ریح الجنوب»، «نهایة الأمس»، «بان الصبح»، «الجزایة والدرابیش» و «غدا یوم جدید» را با موضوعات اجتماعی و با هدف نقد جامعه به‌رشته‌تحریر درآورد. آشنایی او با میراث ادبی کشورش از زمان جنگ آزادی‌بخش، پشتوانه فرهنگی و اصیلی را برای وی ایجاد کرد که در تجربه رمان‌نویسی او به‌خصوص در رمان «ریح الجنوب» تأثیرگذار بود (بوسماحة، ۱۹۹۸: ۵). «بن هدوقه» درباره بهره‌گیری از میراث عامیانه در آثارش می‌گوید: در نوشته‌هایم سعی نمودم به گونه‌ای به نقاط اصلی بحران در جامعه الجزایر بپردازم که مقدار زیادی از آینده وارد زمان حال شود و از مضامین پیش‌پا افتاده

و موضوعات نشأت گرفته از خارج پرهیز نمایم؛ زیرا اعتقاد دارم که حرکت و شروع از داده‌های محلی - تاریخی هر کشور عربی اگر در آثار ادبی ما انعکاس یافته و از آن استفاده شود، مطمئناً بخشی از شأن و بزرگی گذشته را به ما باز می‌گرداند (العربی، ۲۰۱۷: ۱۰).

از آنجا که خرافه و تابو در رمان «ریح الجنوب» حضور وسیعی دارند و جلوه‌هایی از واقعیت اجتماعی الجزایر را مطرح نموده و به چالش می‌کشند و از سوی دیگر بنیان‌های فکری و عقیدتی مردم آن کشور به ویژه نسل جوان بر اثر انقلاب، دچار تغییرات بنیادینی شده و سبب ایجاد رویکردی نقادانه نسبت به تفکرات و آئین‌های سنتی توسط آنها گشته؛ نحوه مواجهه جوانان با تابو و خرافه در متن جامعه روستایی الجزایر که مصادیقی از تفکرات سنتی است، مؤلفه مناسبی برای ارزیابی نوسانات وسیع فکری در الجزایر دهه شصت میلادی به حساب می‌آید. از این رو، نوشتار حاضر سعی دارد تا به بررسی تفاوت و تضاد بین خرافه و تابو در میان مردم الجزایر و رسالتی که داستان آن را تعقیب می‌کند، بپردازد.

در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و نقدی مؤلفه‌های فرهنگ سنتی مردمان الجزایر در رمان «ریح الجنوب» مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

۱. «عبدالحمید بن هدوقه» در چه موضوعاتی از عناصر تابو و خرافه استفاده کرده است؟
۲. نویسنده از انعکاس مظاهر تابو و خرافه چه هدفی را دنبال کرده است؟

چارچوب مفاهیم نظری

رسالت ادبیات و ادیب متعهد، نهادینه‌ساختن رابطه انسان با سرزمین و فرهنگ جامعه‌ای است که به آن نسبت داده می‌شود؛ زیرا فرهنگ مردم زندگی‌نامه یک ملت به شمار می‌رود که با واقعیات زندگی مردم پیوند دارد (قانونی و همکار، ۱۳۹۶: ۲). بنابراین جنبش‌های احیاء میراث گذشته ارتباطی محکم با آگاهی ملی دارد و هر زمان که در طول تاریخ، به هر دلیل فرهنگ نوشتاری رو به افول نهاده، فرهنگ عامیانه به صورت

متنوع‌تر و قوی‌تری به ایفای نقش پرداخته است (عبدالوهاب، لاتا: ۹۸).

تابو و خرافه همانند ضرب المثل، حکایت و اسطوره جلوه‌هایی از فرهنگ عامیانه را شکل می‌دهند؛ «تابو یا پرهیزه»، آن دسته از رفتار، گفتار یا امور اجتماعی است که بر طبق رسم، آیین یا مذهب، ممنوع و نکوهش‌پذیر می‌باشد. واژه «تابو» برگرفته از زبان پولی‌نزی^۱ است که به معنای مقدس و ممنوع می‌باشد. بنابر آیین پولی‌نزیان، به شخص یا چیزی که سنجیه مقدس داشته و تماس با دیگران برایش ممنوع باشد، تابو گویند. با اطلاق تابو بر چیزی ذی‌روح یا بی‌روح، تمام افراد نه تنها به تعظیم و احترام، بلکه به پرستش و ستایش او مجبور و مجذوب می‌شوند و هرکه در این باره سهل‌انگاری کند، منفور و مظهر تحقیر همگانی می‌گردد (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه تابو). از نظر «فروید» تابوها قدیمی‌ترین مجموعه قوانین غیرمدون بشری است که به مقاومت آگاهانه فوق‌العاده‌ای نیازمند هستند که خود از قداست تابو، تأکید مکرر بر زیر پا نگذاشتن آن و کیفر شدیدی که برای نقض‌کنندگان آن در نظر گرفته شده، مایه می‌گیرد (محجوب، ۱۳۹۵: ۱).

«وونت» می‌گوید: مفهوم تابو شامل تمام رسوم و عاداتی است که در آنها ترس و هراس الهام گرفته از بعضی اشیاء و اعمال مربوط به آنها، منعکس می‌گردد. (فروید، بی‌تا: ۲۶). اشخاص، اماکن، اشیاء و حالات گذرا که دارای خاصیت اسرارآمیز و یا منشأ و سرچشمه آن هستند، تماماً تابو به شمار می‌آیند و منع این خاصیت نیز تابو می‌باشد. (فروید، بی‌تا: ۲۵) بنابراین در پژوهش‌های گوناگون در حوزه تابو، هر نویسنده با توجه به حوزه پژوهش خود برخی از رفتارها و اعتقادات را منعکس ساخته و به فراخور موضوع آن، نامی بر آن نهاده است؛ تابوهای مطرح‌شده در این پژوهش و نامگذاری آنها نیز از این منطبق پیروی کرده است.

«خرافه» در لغت به معنای سخن بیهوده، باطل، افسانه‌ای و اسطوره‌ای است؛ در زبان فارسی به عمل یا اعتقاد ناشی از جهل، نادانی، ترس از ناشناخته‌ها، اعتقاد به جادو و بخت یا درک نادرست علت و معلول‌ها خرافات گفته می‌شود. به عبارت دیگر، خرافات نگرش یا رفتاری است که بر اساس ترس، تهدید، عادت و عوامل ناشناخته‌ای به ذهن فرد خطور می‌کند تا بر اساس نگرش خود، از اتفاقات ناخوشایند جلوگیری

کند (جهانشاهی افشار و همکار، ۱۳۹۳، ۴۹).

«خرافه» پدیده‌ای روحی، اجتماعی است و هر یک از انسان‌ها در طول روز و شب، خودآگاه یا ناخودآگاه، در رفتار و گفتار خود شکل‌های گوناگونی از باورها و اعتقادات خرافی را مورد استفاده قرار می‌دهند. «تی اس نولسون» خاستگاه خرافات و رسم و رسومات عامه را تلاش انسان در اموری مانند توضیح اسرار طبیعت و هستی خود، آرزوی مطلوب ساختن سرنوشت به نفع خود، دورماندن از تأثیر شیاطینی که قادر به درک آنها نبوده و تلاش برای نفوذ در آینده دانسته است (صرفی، ۱۳۸۳: ۶). این اعتقاد خود ناشی از تلاش انسان‌ها برای فهم جهان است و به همین جهت تا حدودی به علم شباهت دارد؛ ولی این دو در مرحله توجیه از هم فاصله می‌گیرند؛ خرافه توجیه نمی‌شود اما علم دلایل و توجیهاات لازم را با خود دارد (یثربی، ۱۳۹۳: ۲۵).

در کتاب‌های مردم شناسی، اغلب «هردوت» -مورخ یونانی- نخستین فردی معرفی می‌شود که در کتاب تاریخ خود درباره آداب و رسوم ملت‌ها مطالبی نوشته است (سناری، ۱۳۸۱: ۱۸). اولین توجهات به فرهنگ عامیانه در جهان عرب، تلاش‌های «ابن خلدون» در بررسی ادبیات لهجه‌های عامیانه از قبیل «موشحات» و «ازجال» است که در اندلس انتشار یافته بود. او بر خلاف همکاران معاصر خود به پژوهش‌های ادبیات عامیانه همت گماشت و شمار زیادی از اشعار سیره، به ویژه سیره «هلالیه» را گردآوری کرد (بوسماحة، ۱۹۹۸: ۳). اما در عصر معاصر بازگشت به میراث گذشته تابعی از عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به شمار رفته که در ایجاد آگاهی ملی به نویسندگان یاری رسانید. ادبای معاصر جهان عرب، میراث گذشته را بهترین وسیله برای بیان احساسات، دردها و غم‌های خود در قبال سرنوشت امت عربی یافتند و با علم به کارکرد میراث عامیانه، برای ایجاد ارتباط بین گذشته و حال و نزدیک ساختن نویسندگان به توده مردم، به میراث عامیانه روی آوردند (عبدالوهاب، بی تا: ۲). فرآیند اثرپذیری از فرهنگ عامیانه، طی دو مرحله انجام پذیرفت: مرحله اول مرحله ثبت میراث گذشته، اتفاقات، رمزها و نمونه‌های والای آن، بدون به کارگیری آنها برای بیان عواطف و دیدگاه‌های شخصی نویسنده بود که در مدرسه «احیاء» به ریاست «سامی البارودی» شکل گرفت و پرورش

یافت و زمینه پیدایش مرحله دوم را فراهم ساخت. مرحله دوم، مرحله اتصال و تلفیق با فرهنگ عامیانه در جهت بیان دغدغه‌های نویسنده و امت عربی است (الریحات، ۲۰۰۹: ۱۶) که «جرجی زیدان» و «نجیب محفوظ» پایه‌های نگارش آن را در رمان بنا نهادند و در اواخر قرن بیستم و آغاز هزاره سوم، نویسندگان توانمندی چون «عبدالرحمن منیف»، «بن سالم همیش» و «واسینی الاعرج»، فن تلفیق رمان و فرهنگ عامیانه را در جهت الهام‌گرفتن از گذشته و هویت‌بخشی به ملت عربی گسترش دادند (بیومی، ۲۰۱۸: ۱).

پیشینه تحقیق

ناقدان و پژوهشگران زیادی در زمینه رمان‌های «بن هدوکه» به طور عام و رمان «ریح الجنوب» به طور خاص تحقیقاتی را ارائه کرده‌اند؛ از جمله «عبدالحمید بوسماحة» در مقاله «الموروث الشعبي فی روایات عبدالحمید بن هدوکه» (۱۹۹۸م)، به بررسی میراث عامیانه در رمان‌های پنج‌گانه این نویسنده پرداخته و موارد دیگری از زندگی سنتی مردم روستایی الجزایر و اعتقادات آنها را انعکاس داده است. «حجت رسولی و سمیه آقاجانی» در مقاله‌ای با عنوان «مظاهر الخرافة فی المجتمع العربي» (مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۰: ۱۳۹۰ش) به این نتیجه رسیده‌اند که خرافه حضوری وسیع در تفکر انسان عربی معاصر دارد و در تمام شئون زندگی اقشار نخبه و عموم مردم قابل مشاهده است. «محمد زکور» در مقاله «توظيف التراث الشعبي في روايات بن هدوکه» (۲۰۱۸م) به بررسی مظاهر استفاده از میراث عامیانه در رمان‌های پنج‌گانه «بن هدوکه» پرداخته و استفاده وی از ضرب‌المثل، شعر و اسطوره در این رمان را تصویری از ارزش‌های اجتماعی و سیاسی کشور می‌داند. «بوقرومه حکیمه» در مقاله خود تحت عنوان «الفضاء الحكائي في رواية ریح الجنوب» (۲۰۱۹م) چنین نتیجه‌گیری نموده که «عبدالحمید بن هدوکه»، با به تصویرکشیدن دو فضای متضاد سنتی و مدرن، ارزش‌هایی را مطرح کرده که نشان‌دهنده انتقال الجزایر از عالم عقب‌ماندگی به جهان متمدن است. «فاطمه قادری» در مقاله «استعاره بنیادی و کارکرد آن در رمان ریح الجنوب» (مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۵۰: ۱۳۹۸)، به استفاده نویسنده از استعاره برای انعکاس جو

اجتماعی و روانی حاکم بر جامعه اشاره داشته و به این نتیجه رسیده که توصیف مکرر مضامینی همچون «باد جنوبی و پیامدهای آن»، «طرح مبهم سفال در ذهن پیرزن» و «بازتاب مکرر نغمه‌های نی»، هر یک نوعی بیان استعاری مسائل روز جامعه الجزایر بعد از انقلاب آزادی‌بخش است.

نگاهی کوتاه به داستان ریح الجنوب

موضوع داستان «ریح الجنوب»، ارائه تصویری روشن از چالش‌ها و مشکلات زندگی مردم الجزایر پس از انقلاب و تلاش آنها برای تغییر وضعیت موجود است (دوغان، ۱۹۹۶: ۱۵۵). این رمان، رمانی اجتماعی - فرهنگی است و روایتگر زندگی دختری جوان به نام «نفیسه» می‌باشد که برای گذران تعطیلات تابستانی خود از دانشگاه الجزایر به روستا باز می‌گردد. «نفیسه»، «مالک» شهردار منطقه، «عابد بن قاضی» پدر نفیسه، «عمه رحمت»، «رابح» چوپان «بن قاضی» و «خیره» مادر نفیسه شخصیت‌های تاثیرگذار در روند داستان هستند. «نفیسه» در محیط سنتی روستا دچار مشکلات و تناقضات بسیاری می‌شود؛ از جمله اینکه باورها و خرافات اهالی برای وی قابل قبول نیست و نگرش‌های دینی و عرف جامعه روستایی محدودیت‌هایی برای او در نوع پوشیدن لباس، نمازخواندن، تماس با نامحرم و غیره ایجاد می‌کند؛ تا جایی که «نفیسه» روستا را به زندان و تبعیدگاه تشبیه می‌کند. دختر جوان بعد از آگاهی یافتن از نقشه پدر برای ازدواج وی با «مالک»، تمام تلاشش را برای تغییر سرنوشت خود و بازگشت به پایتخت انجام می‌دهد. ابتدا تصمیم می‌گیرد تا با ارسال نامه و شرح ماجرا برای خاله خود که در شهر «الجزائر» زندگی می‌کند، از وی کمک بگیرد اما به دلیل نبود مرکز پست در روستا، به ناچار از «رابح» چوپان درخواست می‌کند نامه را به اداره پست روستای مرکزی برساند؛ اما «رابح» که جوانی ساده و دارای تفکرات بدوی است، از درخواست «نفیسه» برداشت غلط کرده و تصمیم می‌گیرد که شب هنگام به اطاق وی برود. برخورد قهرآمیز و توهین‌های «نفیسه» در آن شب، مسیر زندگی و نوع تفکرات چوپان جوان را تغییر

می‌دهد. به دنبال شکست طرح‌های قهرمان داستان در رهایی از روستا، او در پایان تصمیم به فرار می‌گیرد و نقشه خود را در روز جمعه که روستا به دلایل مختلف خالی از سکنه است اجرایی می‌کند؛ پیاده راه ایستگاه راه‌آهن را در پیش می‌گیرد، ولی راه را گم کرده و به بیراهه می‌رود؛ در حین فرار دچار مارگزیدگی شده و تا آستانه مرگ پیش می‌رود؛ رابح چوپان که بعد از توهین‌های «نفیسه»، چوپانی را رها کرده و به جمع‌کردن میزبانه مشغول شده است پیکر نیمه جان دختر جوان را در بیابان می‌بیند و وی را از مرگ حتمی نجات داده و به روستا باز می‌گرداند. سرنوشت قهرمان داستان و عدم توانایی وی در رهایی از محیط سنتی و قوانین آن جنبه‌هایی از دیدگاه نویسنده نسبت به وقایع داستان را آشکار می‌سازد. «عبدالحمید بن هدوقه» ضمن روایت داستان، عناصری از فرهنگ عامه مردم روستایی الجزایر را به تصویر می‌کشد.

عناصر موجود در رمان «ریح الجنوب»

عبدالحمید بن هدوقه با منعکس ساختن گونه‌های بی‌شماری از فرهنگ عامیانه رایج در کشور الجزایر ضمن معرفی ساختار فرهنگی جامعه، به نقد و واکاوی مشکلات موجود پرداخته است. در ادامه ضمن برشمردن مصداق‌های تابو و خرافه در رمان ریح الجنوب به اهداف نویسنده از انعکاس و به کارگیری این عناصر پرداخته می‌شود.

تابو

تابو عبارت است از هرگونه رفتار ممنوع و نکوهش‌پذیر که فارغ از مفاهیم اجتماعی، دلایلی با سرچشمه‌های روانی دارد. بررسی تابوها به گونه‌ای خوانش فرهنگ و روان مردم یک جامعه است و خاستگاه‌های شکل‌گیری آنان و نگاه انتقادی و روشنگرانه نویسنده را تحلیل می‌کند (طایفی، ۱۳۹۱: ۴). در ادامه به بررسی برخی از تابوها موجود در رمان «ریح الجنوب» پرداخته می‌شود:

تابو جزاء

تابوها با پشت گرمی مجازات‌های مافوق طبیعی تقویت می‌شوند؛ به عبارت دیگر کسانی که به وجود نیروهای مافوق طبیعی باور دارند این‌گونه می‌پندارند که فرد شکننده تابو، مجازات شده و خود به خود دچار مرگ، بیماری و سایر مصیبت‌ها می‌شود (یعقوبی، ۱۳۸۶: ۱۰۲). در فصل ششم رمان «ریح الجنوب»، در مراسم «فدیة»^۲ که به مناسبت درگذشت «عمه رحمت» برپا شده، گفتگوهای زنان حاضر در مراسم شامل تمسخر و شوخی‌های خارج از عرف است و پس از آن، باد جنوبی که باد نحس و بدشگونی است، شروع به وزیدن می‌کند:

«وَوَصَلَتِ الْأَزْأْتُ الْأُولَى مِنْ رِيحِ الْجَنُوبِ فِي عَنَفٍ فَأَطْفَأَتْ قَنَادِيلَ الْبَتْرُولِ وَصَيَّرَتِ الْبَيْتَ كَوْمًا مِنْ ظَلَامٍ، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ الْمَازِحَةُ: أَطَلَقْنَا أَلْسِنَتَنَا فِي النَّاسِ فَأَظْلَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا الْبَيْتَ!» (بن هدوقه، ۲۰۰۸: ۱۴۹)

در این مثال، دلیل خاموش شدن چراغ‌ها در پی وزش باد ویرانگر جنوبی و تاریک شدن خانه، به شوخی‌های خارج از عرف و تمسخر و غیبت توسط زنان مراسم نسبت داده می‌شود! در این تابو و تابوهای مشابه که منشأ دینی دارند و خاستگاه آنها آموزه‌های دینی است، برداشت‌های شخصی از دین در پیدایش و دوام آنها تاثیرگذار می‌باشد. در تابو ذکر شده نیز همین وجهه دینی به مرور زمان به تابو تبدیل گردیده و در نظر مردم عقوبت خداوند به امری سطحی و دنیوی تنزل یافته است.

در داستان «ریح الجنوب»، دور شدن مردم از مسیر راستین دین و مبانی آن در جامعه، یکی از موضوعاتی است که «عبدالحمید بن هدوقه» به آن پرداخته است. در مقاطع دیگری از رمان نیز نویسنده صحنه‌هایی را توصیف می‌کند که ذهن مردم روستا گرفتار اوهام برداشتی از دین است و به وجوه انسان‌ساز دین بی‌توجه هستند:

«فَقَالَ الْإِمَامُ: إِنَّ الْجَسْرَ الَّذِي يَمُرُّ بِهِ الْمَوْتَى يَوْمَ الْحِسَابِ وَالْعِقَابِ أَحَدُ مِنَ السَّيْفِ وَأَرْقُ مِنَ الشَّعْرَةِ. فَسَأَلَهُ أَحَدُ الْفَلَاحِينَ قَائِلًا: إِلَى أَيْنَ يَذْهَبُونَ؟ فَأَجَابَ الْإِمَامُ: الْجَسْرُ هُوَ أَحَدُ وَسَائِلِ امْتِحَانِ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. مِنْهُمْ مَنْ يَعْبُرُهُ جَارِيًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَعْبُرُهُ حَائِيًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَغْلِبُ عَلَيْهِ شَقَاؤُهُ فَيَتَرَدَّى فِي الْجَحِيمِ، فَقَالَ الرَّجُلُ السَّائِلُ: إِذْنِ النَّارُ تَقَعُ تَحْتَ الْجَسْرِ؟ فَأَجَابَ أَحَدُ الْقَرَّاءِ

قائلاً: النارُ تقعُ على شمالِ الجسرِ والجنَّةُ على يمينه. فقال رجلٌ ثانٍ سائلاً في استغرابٍ: الشيخُ يقولُ إنّ الذي لم يستطع عبوره يسقط في الجحيمِ وأنت تقولُ النارُ تقعُ على الشِّمالِ والجنَّةُ على اليمينِ؟» (همان: ۱۴۱)

مطرح شدن این گونه مباحث و موارد مشابه آن، نشانگر برداشت سطحی اهالی روستا از دین و اهتمام آنها به وجوه هراس‌انگیز فرامین دینی است. در داستان «ریح الجنوب»، انعکاس هر تحول فکری و ساختاری منفی در جامعه با وزش باد جنوبی همراه شده؛ وزش این باد در صحنه‌ای که بعنوان یک تابو و انحراف دینی توصیف می‌شود، به صورت استعاره بنیادی دلالت بر تغییرات ساختاری منفی در عقاید و تفکرات حاکم بر مردم داشته و نویسنده با بکارگیری این استعاره نسبت به عواقب خطرناک تغییر ساختاری باورها در جامعه هشدار می‌دهد (قاسمی، ۱۳۹۸: ۱۱).

تابو مکان

مکان‌ها در رمان «ریح الجنوب» کارکردی ساختاری دارند و همچون یک «شخصیت» در پیشبرد محتوای داستان و انتقال دیدگاه‌های نویسنده به ایفای نقش می‌پردازند. در فصل هفتم، راوی به ذکر اعتقادات اهالی روستا درباره مکان‌هایی که در آنها جن وجود دارد می‌پردازد:

«هُم يَحْسَبُونَهَا أَنَّهُ أَكْثَرُ مَا تَكُونُ بِالْأَمَاكِنِ الْقَدْرَةِ وَالْمُسْتَنْقَعَاتِ. وَأَغْلَبُ ظَنِّهِمْ أَنَّهَا تُصِيبُ الْإِنْسَانَ وَهُوَ يَغْتَسِلُ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ أَوْ بِاللَّيْلِ أَوْ إِذَا وَقَعَتْ رِجْلُهُ بِحِمَاءٍ أَوْ مُسْتَنْقَعٍ» (بن هدوقه، ۲۰۰۸: ۱۶۵)

بنابر اعتقاد اهالی، جن‌ها بیشتر در مکان‌های کثیف و مرداب‌ها وجود دارند و انسانی که هنگام غروب خورشید یا شب حمام کند یا پایش در لجن یا مرداب فرو رود، دچار جن‌زدگی می‌شود. این نگرش در میان مردم روستا باعث پرهیز از حضور در چنین اماکنی می‌شود و به تبع آن شخص شکننده این تابو در صورتی که با بیماری ناشناخته یا مشکلات روانی مواجه شود، در نظر دیگران فردی دچار به جن‌زدگی تلقی می‌شد. وجود واژگانی مانند «بحسبونها» و «أغلب ظنهم» به نوعی موضع‌گیری نویسنده در

مورد اعتقاد اهالی و رد اینگونه باورها توسط وی در جامعه روستایی است. مکان‌های ذکر شده در این تابو و توصیف دیدگاه مردم نسبت به آنها، تلاشی از جانب نویسنده برای تبیین بازه فکری و عقیدتی مردم می‌باشد که میزان تاثیرگذاری جهل بر اعتقادات ساکنان روستا را آشکار می‌سازد.

در فصل اول رمان به عوامل متعددی از جمله جهل و تعصب در اعتقادات بی پایه، به عنوان عامل دوام تفکرات بدوی و خارج از منطق اشاره شده است:

«هناك أشياء كثيرة لا تعدو أن تكون أساطير و خرافات، ولكن إيمان الشعب بها يُعطي لها حياة و وجوداً لا يقبل المناقشة»؛ (همان: ۳۱) تابو ذکر شده در این نمونه، توصیف کننده یکی دیگر از جلوه‌های جهل و تفکر بدوی حاکم بر ذهن مردم روستا است و نشان می‌دهد که چگونه ذهن عامه مردم بر پایه داده‌های غلط و استنتاج‌های نادرست نسبت به یک امر، ایمان یقینی می‌یابد و به آن وجودی بخشیده می‌شود که قابل مناقشه و بحث نیست.

تابو انحصار زن

تخصیص یک زن به یک مرد تابویی است (فروید، بی‌تا: ۲۳) که در برخی از جوامع قبایلی دارای حرمت بسیاری است و اعتقاد آنها بر این است که فقدان مرد باعث نابودی زن می‌شود. عدم رعایت این تابو در رمان «ریح الجنوب» اگرچه مجازاتی قهرآمیز و شدید از طرف جامعه و اطرافیان در پی ندارد، ولی به صورت یک تابوی شخصی نمود می‌یابد که شخص درگیر خود را ملزم به رعایت آن می‌داند:

«أرأيتها يوماً تضحك؟ إنما مُخلصةً لأبيك، وهي لذلك حزينة أبداً على فقده» (بن هدوقه، ۲۰۰۸: ۱۰۵). در این مثال، زنی میانسال به دلایل درونی و شخصی، تابوی عدم ازدواج بعد از مرگ همسر را رعایت می‌کند. البته رعایت این تابو در جامعه روستایی الجزایر با صفت پسندیده وفاداری همراه بوده و مورد تحسین قرار می‌گیرد.

در بخش دیگر، یکی از شخصیت‌های مرد داستان بعد از مرگ نامزد خود برای سالیان طولانی ازدواج نمی‌کند و به همین دلیل از طرف مادر نامزد خود مورد تمجید

قرار می‌گیرد:

«تَعْتَقِدُ أَنَّهَا لَمْ يَتَزَوَّجْ حَتَّى الْيَوْمِ حُزْناً عَلَى خَطِيئَتِهِ الْفَقِيدَةِ وَهُوَ مَوْقِفٌ جَعَلَهُ فِي عَيْنَيْهَا رَجُلًا
مَمْتَازًا حَقًّا» (همان: ۱۶۹).

نویسنده داستان در توصیف این نوع از تابو، دیدگاه زنان سنتی روستا را منعکس ساخته و این موضوع را آشکار می‌سازد که رعایت این تابو در گذشته یک ارزش محسوب می‌شد و هنوز هم قشر سنتی روستا به کسانی که خود را ملزم به رعایت این تابو می‌دانند، به دیده احترام و ستایش می‌نگرند.

در این نمونه، دلیلی که «خیره»، مادر نامزد فقید «مالک» در مورد عدم ازدواج داماد خود بعد از مرگ «زلیخا» می‌آورد، تنها یک برداشت شخصی است که وی از رفتار «مالک» دارد؛ در حالی که نویسنده در طول رمان به علل عدم ازدواج وی اشاره‌ای نکرده و این امر را اثبات می‌کند که ذهن زنان سنتی روستا در طول زمان به علت عدم قدرت تصرف در رویدادها و وضعی که قوانین سنتی برای آنها در قبال مردان به وجود آورده، به نوعی علت‌تراشی و حُسن تعلیل در جهت اغناء نفس خود در برابر رویدادهای ناخوشایند گرایش یافته؛ همان‌طور که در اینجا «خیره» که از رفتار منفی و عدم معاشرت «مالک» با خانواده نامزد پیشین خود دلگیر و ناراحت است، برای اقناع خود این علت را می‌تراشد.

تابو محدودیت معاشرت اجتماعی برای دختران

کنکاش در ریشه و پیشینه شکل‌گیری تابوها در یک جامعه روشن می‌سازد که محدودیت‌های به وجود آمده در اثر یک تابو در بیشتر مواقع برای حفاظت از یک شخص مقدس یا حفاظت از افراد ضعیف، کودکان و زنان در برابر آسیب‌های احتمالی وضع شده (فروید، بی‌تا: ۲۳) و با گذشت زمان به سنت و باور مردم تبدیل گردیده است. به همین دلیل در عصر کنونی با تغییر شرایط و آمیختگی فرهنگی به‌خصوص میان دو فرهنگ الجزایر و غرب که فرانسه نماینده آن به شمار می‌رود، پذیرش این تابوها و باورها از طرف نسل جوان دچار مشکل شده است. در رمان «ریح الجنوب»، «نفیسه» به

دلیل تابوهای بسیاری که برای دخترانی مانند او در سنت روستائیان وجود دارد، روستا را به زندان، قبرستان و تبعیدگاه تشبیه می‌کند:

«أما أنا منذُ جِئْتُ مِنَ الْجَزَائِرِ وَأَنَا سَجِينَةٌ!.. كَأَنَّ الْمَرْأَةَ مَخْلُوقٌ شَادٌّ يَجِبُ الْأَيْعَامِلَ مُعَامَلَةً الْأَسْوِيَاءِ.. الْخُرُوجُ عَيْبٌ.. الضَّحْكُ عَيْبٌ.. الْحَدِيثُ أَمَامَ الرَّجَالِ عَيْبٌ.. عَيْبٌ، كُلُّ شَيْءٍ هُنَا عَيْبٌ! قِيمَةُ الْمَرْأَةِ لَيْسَتْ فِيمَا تُحْسِنُ أَوْ تَعْمَلُ..» (بن هدوقة، ۲۰۰۸: ۴۲).

خروج از خانه، خندیدن و صحبت کردن در مقابل افراد غریبه، تابویی است که دختران جوانی مانند «نفیسه» که در سن ازدواج هستند از آن منع می‌شوند و این مسائل برای دختری که فضای آزاد شهر را تجربه کرده، قابل هضم نیست. «عمه رحمت» که حافظه روستا محسوب می‌شود و اطلاعات کاملی از فرهنگ و سنت‌های روستائیان دارد، در توجیه این سنت‌ها و ممنوعیت‌های ناشی از آن به ذکر موارد حفاظتی این تابوها می‌پردازد:

«لَكِنَّ أَنْتِ امْرَأَةٌ وَخُرُوجٌ مِنْ فِى سِنِّكَ لَا يَسْلِمُ عَرَضُهُ مِنَ أَلْسِنَةِ السَّوِّءِ» (همان)

«نفیسه» در پاسخ به «عمه رحمت» به یک معضل فرهنگی در روستا اشاره می‌کند و ریشه این تابوها و سنت‌ها را جهل مردم و عقب ماندن روستا از دنیای پیرامون معرفی می‌کند:

«أَلْسِنَةُ السَّوِّءِ... إِنَّ الدُّنْيَا تَبَدَّلَتْ يَا خَالَةَ، تَبَدَّلَتْ. إِنَّ جَهْلَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي أَطْلَقَ أَلْسِنَتَهُم بِالسَّوِّءِ فِينَا. وَإِنَّ جَهْلَ الْمَرْأَةِ هُوَ الَّذِي يَجْعَلُهَا نَحِيًّا بَيْنَ عُبُودِيَةِ الْأَبَاءِ وَالْأَزْوَاجِ..» (همان: ۴۳).

قاطعیت و بیان نظرات مستدل، به نوعی باعث اثبات شخصیت یک انسان و دیده شدن وی از طرف دیگران می‌شود. استدلال‌های «نفیسه» «عمه رحمت» را وادار به پذیرش حضور و حق ابراز رأی جوانان می‌کند و توانایی‌ها و زیبایی‌های دختر جوان در ذهن پیرزن مرور می‌گردد:

«وَلَا حَظَّتِ الْعَجُوزُ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ أَنَّهَا أَمَامَ امْرَأَةٍ لَا تَعْرِفُ مَثِيلاً لَهَا فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ.. كَمَا لَاحَظَّتْ حُسْنَهَا الْبَادِي فِي كُلِّ جُزْءٍ مِنْ مَلَامِحِ وَجْهِهَا..» (همان)

عمه رحمت همچنین تابو حرمت روابط اجتماعی دختران را این‌گونه توجیه می‌کند:

«كُلُّ بَلَدٍ لَهُ مَقَابِيصُهُ يَا نَفِيسَةُ! هَلْ قَرِئْنَا وَمَدِينَةُ الْجَزَائِرِ مُتَسَاوِيَانِ فِي كُلِّ شَيْءٍ؟ وَهَنَّاكَ

الدور والسيارات والجنات... وَهنا يا بُنَيَّتِي إِنْ خَرَجْتِ مَاذَا تَرِينَ؟ هُنَا لَا شَيْءَ: أَكْوَاخٌ وَجِبَالٌ
وَلَيْلٌ وَنَهَارٌ. الرِّجَالُ هُنَا كَالْوُحُوشِ يَلْتَهُمُونَكَ بِأَعْيُنِهِمْ إِنْ رَأَوْكَ...» (همان).

مقایسه قوانین و سنت‌های هر مجموعه انسانی بدون نظر داشت شرایط و ویژگی‌های خاص آن مجموعه، برآیند نتایج حاصل را دچار خطا و راستی‌آزمایی مقایسه را زیر سؤال می‌برد. استدلال منطقی پیرزن علاوه بر اثبات چرایی پیدایش تابوها در جامعه و تایید جهل و فقر فرهنگی و تاثیرپذیری آن از شرایط حاکم بر یک منطقه خاص، «نفیسه» (نسل امروز الجزایر) را برای پذیرش برخی تابوها قانع می‌سازد و برای اولین بار به فهمی مشترک بین نسل جدید و قدیم می‌انجامد:

«سَكَنْتِ نَفِيسَةً وَأَمَاتَ بِرَأْسِهَا مُصَدِّقَةَ كَلَامِ الْعَجُوزِ وَأَدْرَكْتَ أَنَّهَا أَمَامَ امْرَأَةٍ لَمْ تَمْنَعِهَا بَدَاوُهَا
مِنَ النَّفَاذِ إِلَى حَقَائِقَ قَدْ لَا يَخْطُرُ عَلَى الْبَالِ... أَمَا الْعَجُوزُ فَأَحْسَنَتْ أَنَّهَا تَكْتَشِفُ هَذِهِ الْفِتَاةَ
لِأَوَّلِ مَرَّةٍ» (همان: ۴۴).

اشاره نویسنده در این نمونه به شکاف و تضادی است که بین نسل‌های گذشته و نسل امروز کشورش به وجود آمده است. وی در ریشه‌یابی این تابو و تابوهای مشابه از زبان شخصیت‌ها چند معضل اجتماعی را بیان می‌کند: جهل مردم، عقب‌ماندن روستا از دنیای پیشرفته، برداشت‌های سطحی از دین، توجه به وجه بازدارندگی دین و اهمال وجوه تعالی‌بخش آن، فقدان زمینه گفتگو بین نسل‌های گذشته و جوان با توجه به نادیده‌گرفته‌شدن توانایی‌ها و ظرفیت‌های جوانان و در نهایت تأیید این تابو با توجه به شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه روستایی. به عبارت دیگر نویسنده در نقش یک مصلح اجتماعی به بیان ضعف‌ها و قوت‌های جامعه پرداخته و تعریف دقیقی از پیشرفت و شرایطی که منجر به پیشرفت می‌شود را ارائه داده است. وی گفتگو و بیان نظرات دو طیف قدیم و جدید و شنیده‌شدن آراء آنها را مقدمه فهم نسل‌ها از یکدیگر و لزوم عدم شورش بر سنت‌ها بدون ایجاد مقدمات را به عنوان راه‌حل ارائه کرده و یقین دارد می‌توان با استدلال‌های منطقی و ایجاد نوعی فهم متقابل، به درکی مشترک از سنت‌ها و چرایی آنها دست یافت؛ چنانچه در مورد اول ابتدا «عمه رحمت» با شنیدن آراء و نظرات «نفیسه»، وجود وی و حق ابراز رأی وی را می‌پذیرد و در ادامه در مورد تابوی

ذکر شده استدلال‌های «عمه رحمت» توسط «نفیسه» پذیرفته می‌شود. این گفتگو و دست‌یابی به نتیجه همان چیزی است که «بن هدوقة» سعی در نهادینه کردن آن در جامعه دارد.

خرافه

خرافه تا حد زیادی تابع محیط جغرافیایی یا اقلیمی مناطق زیست انسانی می‌باشد که پیدایش آن نیز ناشی از کیفیت بینش آدمی نسبت به مسائل حیات و رویدادهای متنوع آن است (شعربافیان، ۱۳۸۲: ۱۷) با توجه به محیط روستایی داستان و دورافتاده‌بودن آن، جلوه‌های متنوعی از خرافات میان مردم رواج دارد:

گذاشتن ظروف سفالی روی قبور

در نوعی از خرافات، برخی اعمال خرافی به دلایل مختلف اجتماعی یا فردی جایگزین اعتقادات و فرامین دینی می‌شوند. یکی از جلوه‌های این نوع از خرافات در رمان «ریح الجنوب»، گذاشتن ظروف سفالی روی قبر است که توسط «عمه رحمت» «پیرزن سفال‌ساز فقیر» انجام می‌شود؛ «عمه رحمت» بر سر مزار شوهرش با او صحبت می‌کند: «جئْتُكَ بِهَذَا الْكُوبِ الصَّغِيرِ الَّذِي صَنَعْتُهُ فِي الْإِتَامِ الْمَاضِيَةِ. هَذَا مَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَفْعَلَ فِي سَبِيلِكَ. أَضَعُ آيَةً فَوْقَ قَبْرِكَ لَعَلَّ رَوْحَكَ تَشْرَبُ مِمَّا يَجْتَمِعُ فِيهَا مِنْ مَاءٍ مَطْرٍ. لَيْسَ عِنْدِي مَا أَتَصَدَّقُ بِهِ عَنْ رَوْحِكَ إِلَّا الْأَوَائِيَّ الَّتِي أَضَعُهَا» (بن هدوقة، ۲۰۰۸: ۳۲).

گذاشتن ظروف سفالی روی سنگ قبر با هدف سیراب کردن روح متوفی در روستای مورد توصیف خرافاتی رایج و مرسوم است و این عمل در شرایطی که «عمه رحمت» از فقر، بیماری، کهولت سن و ضعف رنج می‌برد، به نوعی تسکین روحی وی و باعث آرامش قلبی او در مقابل حس وظیفه‌ای است که برای نذری روزهای جمعه و کسب ثواب برای همسرش احساس می‌کند. بنابراین، شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه در نوع خرافات رایج در آن تأثیر مستقیم دارد. فقر، مسئولیت دینی در قبال متوفی و جهل از جمله عوامل موثر در پیدایش این خرافه هستند.

شگرد «بن هدوقه» در به چالش کشیدن سنت‌ها با انعکاس خرافات و با حضور نمایندگان از هر دو نسل قدیم و جدید آشکار است؛ در فضای قبرستان، «نفیسه» بعد از مشاهده پوشیده شدن قبر با ظروف سفالی با دهشت و تعجب علت را جویا می‌شود:

«قالت الفتاة سائلةً بدهشةٍ وهي تُشاهدُ القبرَ مُغطًى بالأواني: لِمَاذَا كُلُّ هذه الأواني يا خالة؟ - لِتَشْرَبَ مِنْهَا الطَّيْرُ وَيَنَالَ مِنْهَا المَرْحُومُ ثَوَابَ ذَلِكَ» (همان: ۲۸).

دوگانگی علت‌تراشی پیرزن برای گذاشتن ظروف روی قبر، حاکی از پذیرش ضمنی خرافی بودن این کار در جهت سیراب شدن روح فرد از دست‌رفته دارد و آشکار ساختن تفاوت رویکردها و تفکرات نسل‌های قدیم و جدید از دیگر اهدافی است که نویسنده از انعکاس این خرافه مدنظر دارد.

اعتقاد به پرخوری در مراسم یادبود فرد در گذشته

از دیگر مظاهر خرافات در رمان «ریح الجنوب»، اعتقاد به پرخوری برای سیراب‌ساختن روح شخص مرحوم و رساندن ثواب، رحمت و مغفرت به وی در مراسم یادبود است:

«وكانوا أثناء الأكل يتنادون: انقعوا المرحومة!... يعنون بذلك أن التهم في الأكل يضاعف الثواب والأجر ويوسع الرحمة على روح الفقيدة» (بن هدوقه، ۲۰۰۸: ۱۵۴).

این خرافه که به نظر می‌رسد بیشتر برای توجیه پرخوری مردمان فقیر و گرسنه روستا در مراسم‌ها باشد تا تلاشی برای رساندن ثواب به روح متوفی، در کنار برخی دیگر عادات اهالی در مراسم‌های این‌چنینی، جلوه‌هایی از فرهنگ و سنت مردم روستا و نیز دیدگاه‌های نویسنده در مورد آنها را آشکار می‌سازد. به عنوان نمونه در مراسم بزرگداشت شهدای جنگ آزادی‌بخش، مردم بعد از صرف غذا، به پایکوبی و رقص می‌پردازند:

«يا عمِّي أحمدُ، وَنَحْنُ ماذا نقولُ في مثلِ هذا المقامِ؟ قال الرجلُ: "أترید أن أقولُ أنا؟ يقولُ المثلُ عندنا: إذا شَبِعَتِ الكَرشُ تقولُ للرأسِ عَنِّي لي!"» (همان: ۵۷).

در پی این مثل و تأیید دیگران، طبل‌ها و سازها به صدا در می‌آیند و مردم شروع به پایکوبی و رقص می‌کنند. معلم روستا به شدت خشمگین می‌شود و ضمن تشبیه صدای

مردم به صدای خران و تشبیه فهم آنها به فهم قورباغه‌ها می‌گویند:
«إِنَّهُمْ مَوْتَى قُدَامَى أَوْلَيْكَ الَّذِينَ دَفَنَاهُمْ! أَمَا الْمَوْتَى الَّذِينَ يَجْرُونَ حَاهُمْ هُمْ هَوْلَاءِ الَّذِينَ يَمْلَأُونَ
الْبَيْتَ بِمِزْمَارِهِمْ وَطَبْلِهِمْ» (همان: ۵۸).

در ادامه بازتاب تضاد نسل‌ها، در این نمونه نیز معلم روستا «طاهر»، که شخصیتی
موجه و تحصیل‌کرده در دیدگاه همگان است، ضمن انتقاد از برخی کنش‌های مردم
عامه، تفکرات سنتی حاکم را شدیداً رد و بی‌حرکتی و جمود فکری آنان را به حالت
مردگان تشبیه می‌کند.

نسبت دادن مشکلات به جن و ارواح

در نوع دیگری از خرافه، شخص درگیر در پی مقصری ساختگی است و علت بروز
مشکل و حوادث ناگوار را به جن و ارواح و مانند آن‌ها نسبت می‌دهد.

در رمان «ریح الجنوب»، به اعتقاد اهالی به وجود جن و ملازمت و همزیستی آن‌ها با
انسان‌ها اشاره شده است:

«هُمْ يَحْسِبُونَهَا أَنَّهَا أَكْثَرُ مَا تَكُونُ بِالْأَمَاكِنِ الْقَدْرَةِ وَالْمُسْتَنْقَعَاتِ. وَأَغْلَبُ ظَنُّهُمْ أَنَّهَا
تُصِيبُ الْإِنْسَانَ وَهُوَ يَغْتَسِلُ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ أَوْ بِاللَّيْلِ أَوْ إِذَا وَقَعَتْ رِجْلُهُ بِحِمَاءٍ أَوْ
مُسْتَنْقَعٍ» (بن هدوقه، ۲۰۰۸: ۱۶۵) و با توجه به این اعتقاد، طبیعی است که مردم منشأ
برخی امور و حوادث که از فهم علت آن ناتوان هستند را به جنیان نسبت دهند. زمانی
که قهرمان داستان، «نفیسه» از شدت فشار روحی به حالت اغماء می‌رود، والدین او
دعانویسی مشهور را بر بالینش حاضر می‌کنند و وی علت را جن‌زدگی معرفی می‌کند:
«إِنَّ جَنِّيًّا مِنْ سَلَالَةِ ابْنِ الْأَحْمَرِ أَصَابَهَا عِنْدَمَا تَحَطَّتْ مَكَانًا بِه مَاءً» (همان: ۱۶۳).

در اینجا نیز «عبد الحمید بن هدوقه»، ضمن بیان عکس‌العمل‌های دختر جوان دیدگاه
خود را در رد این خرافه آشکار می‌سازد:

«وَلَكِنَّهَا (نَفِيسَةَ) لَمْ تَكُنْ حِينَئِذٍ فِي حَالَةٍ إِغْمَاءٍ وَلَا نَائِمَةٍ، إِنَّمَا فَعَلْتَ ذَلِكَ تَجَنُّبًا لِأَسْئَلَةِ
وَالِدَيْهَا عَنْ حَالَتِهَا وَكَانَتْ عَيْنَاهَا بَيْنَ الْحَيْنِ وَالْآخِرِ تَخْفِقَانِ، فَلَمْ يُفْتِ "الطَّالِبُ" ذَلِكَ» (همان:
۱۶۴)

اولین برداشت از توصیف صحنه حضور شیخ دعانویس بر بالین «نفیسه»، ریاکاری و حقه‌بازی این قشر سنتی جامعه است که با وجود علم به بیداربودن «نفیسه»، در زمان حضور والدین سخنی نمی‌گوید و اجازه می‌دهد تا وی به نقش بازی کردن خود ادامه دهد. نویسنده با توصیف این امر، دیدگاه منفی خود را نسبت به دعانویسان آشکار می‌سازد. زمانی که پدر و مادر «نفیسه» برای ذبح بز سیاه (که دعانویس تجویز کرده است) از اطاق بیرون می‌روند، شیخ «نفیسه» را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

«يَجِبُ أَلَّا تَتَلَفَّظِي بِكَلِمَةٍ أَوْ حَرَكَةٍ إِلَى أَنْ أَمُرَّكَ بِذَلِكَ، وَإِلَّا تَفْسُدُ «العزيمة». فَضَحَكْتُ نَفِيْسَةً فِي نَفْسِهَا بِالرَّغْمِ مِمَّا هِيَ فِيهِ» (همان).

نویسنده بار دیگر به صورتی رمزگونه و در قالب عکس‌العمل یکی از شخصیت‌ها، دیدگاه منفی خود را نسبت به خرافه‌توسل به دعانویسان و سحر و جادو ابراز می‌دارد. «نفیسه» در برابر سخنان دعانویس با وجود وخیم بودن اوضاع جسمی و روحی‌اش در دل می‌خندد! تمسخر دعانویس و اعمال و درخواست‌های او دال بر ردّ این‌گونه خرافه‌ها از طرف نویسنده است. از طرف دیگر، پدر و مادر «نفیسه» که استدلال‌ها و تصمیم‌گیری‌های آنان بر پایه منطق سنتی و آداب و رسوم گذشته بنا نهاده‌شده، علاوه بر ناتوانی در فهم دختر جوان خود، به دعانویس و سحر و جادو متوسل می‌شوند؛ اما نسل جوان این‌گونه سنت‌ها را نقطه مقابل عقلانیت می‌داند و آن‌ها را به باد سخره و ریشخند می‌گیرد. ذهنیت خرافی والدین «نفیسه» که به شفابخشی تجویزهای شیخ ایمان دارند، اتفاقات بعدی موجود در داستان و بهبود حال دختر جوان را با همین منطق خرافات زده تحلیل می‌کنند. ذهنیت خرافی، آن ذهنیتی است که بر فرد و گروه مسلط می‌شود، به طوری که خرافات در آن جایگاه بارز و آشکاری دارد؛ چه در انتقال معلومات و عرضه آنها یا در تفسیر اتفاقات و توجیه آنها: (بدران و الحماش، ۱۹۸۸: ۱۳)

«أخبرت خيرة زوجها بتحسّن حالة ابنته فسّرَ لذلك وقال: الشيخُ حمودةٌ من الشيوخ القلائل الذين حافظوا على حكمة الجدود فاستفادوا منها وأفادوا» (بن هدوقه، ۲۰۰۸: ۱۶۸).

تمجید از یک عمل خرافی سنتی و ترکیب «حافظوا علی حکمة الجدود» دلالت بر پایبندی سرسختانه نسل قدیم بر باورها و «حکمت» های موروثی نیاکان دارد که گاهاً

بدون هیچ تلاش عقلانی برای فهم آنها، از طرف مردم عامه پذیرفته می شود.

مراسم‌های طلب باران

یکی دیگر از مصادیق خرافات در جوامع سنتی، مراسم‌ها و اعتقادات خاصی است که برای طلب باران انجام می‌گیرد (یثربی، ۱۳۹۳: ۲۰). در روستای مورد توصیف «بن هدوقه» نیز برای گذر از خشکسالی مراسم خاصی را برگزار می‌کنند:

«لم يسقط المطر طوال شهرى فبراير ومارس وجزءاً من شهر أفريل... وكالعادة فكر الدراويش» أن يقيموا «حضرة^۳» يرقصون فيها حتى يسقط المطر... رقص الدراويش وصرخوا بدنائهم سائلين الأولياء والبدا... وكان أثناء ذلك لا يتفك بطلب المناجل فيلحس بلسانه الواحد بعد الآخر، وقد ابيضت من شدة ما بقيت في النار، حتى ظن الناس أن لم يبق في فمه لسان من نار المناجل» (بن هدوقه، ۲۰۰۸: ۱۰۷)

هرچند مراسم رقص و پایکوبی صوفیانه سابقه‌ای طولانی در برخی فرقه‌های اسلامی دارد، اما لیس زدن به داس‌های گداخته و ماندن طولانی مدت در آتش برای مستجاب شدن دعا و نزول باران، خرافاتی می‌باشد که در طول زمان و به دلایل مختلف به این مراسم اضافه شده است. نویسنده با انعکاس این خرافه در داستان «ریح الجنوب»، علاوه بر به تصویرکشیدن سختی‌های محیط بیابانی و خشن روستا، ناتوانی و تسلیم‌بودن مردم را در برابر رخدادهای طبیعی و توسل آنها به رفتارهای غیرعقلانی و خرافی آشکار می‌سازد.

علاوه بر آن، «عبد الحمید بن هدوقه» همراه با بیان جلوه‌هایی از خرافات و تابوها و انعکاس دیدگاه‌های جوانان، به نفوذ تفکر انقلابی در تمام شئون زندگی جوانان الجزایری اشاره می‌کند و با ذکر موارد بسیاری از چالش فکری جوانان در قبال میراث فرهنگی و سنتی کشور، به صورتی عمدی بارها از واژه «انقلاب» و شورش بر ضد شرایط موجود استفاده کرده است. نویسنده ضمن نقد این سنت‌ها و سره و ناسره کردن آنها از طریق بیان دیدگاه‌های شخصیت‌های وابسته به هر دو نسل، دیدگاه کلی خود را نسبت به این تغییرات و چالش‌ها بیان می‌کند: انقلاب بر علیه تمام مظاهر و بنیان‌های

ساختاری یک جامعه دستاوردی جز خرابی و ویرانی ندارد؛ «لكن الثورة على كل شيء لا تؤدي في النهاية إلا إلى الخراب» (همان: ۵۳)؛ این دیدگاه در پایان داستان با آشکارشدن سرنوشت «نفیسه» - که مظهر طغیان بر علیه همه جلوه‌های سنت و فرهنگ جامعه است - تأیید می‌گردد؛ «نفیسه» با نادیده گرفتن تابوها و تلاش برای تغییر سرنوشت خود، در نهایت تصمیم به فرار از روستا و رساندن خود به مدینه فاضله تخیلی خود، «شهر الجزایر» می‌گیرد و در روز جمعه که روستا تقریباً خالی از سکنه می‌شود، سعی می‌کند تا خود را به ایستگاه راه آهن برساند:

«وكانت المحطة في منخفض من الأرض، فمجرد أن يتعد المرء قليلاً عن دار ابن القاضي تبدو وكأنها لا تبعد إلا بثلاثة أو أربعة كيلومترات، بينما هي في الحقيقة أبعد من ذلك، لأن الأرض التي تمر بها الطريق تكثر فيها الانخفاضات و الارتفاعات والشعاب مما يمد طول المسافة» (همان: ۱۸۲).

توصیفاتی که نویسنده از مسیر فرار ارائه می‌دهد، کاملاً هدفمند و رمزگونه، دشواری‌ها و سراب‌های موجود در مسیر رسیدن به راه‌آهن (که در رمان معاصر نماد پیشرفت و مدرنیته است) را آشکار می‌سازد. ایستگاه در سرایشی قرار دارد، برآورد طول مسیر دشوار است و پستی و بلندی‌های بسیاری در راه رسیدن به آن وجود دارد. این دشواری‌ها و عدم آگاهی «نفیسه» از مسیرهای منتهی به ایستگاه، باعث می‌شود که وی راه را گم کند.

قهرمان داستان در اجرای نقشه خود شکست می‌خورد ولی توسط «رابح» - جوان پاک و فعالی که برخلاف سایر جوانان روستا وقت خود را به بطالت در قهوه‌خانه و مانند آن سپری نمی‌کند و به جمع کردن هیزم مشغول است - نجات می‌یابد. پایان داستان با وزیدن باد جنوبی همراه است و سرنوشت قهرمان داستان و دیگر شخصیت‌ها در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. سرانجام داستان حاوی چند نکته است؛ اول آنکه پشت‌پازدن به تمام سنت و فرهنگ گذشته از نظر نویسنده داستان (با شکست قهرمان داستان)، مردود است؛ از طرف دیگر نجات «نفیسه» توسط جوانی با ویژگی‌های ذکر شده نشان می‌دهد هنوز روزنه‌ امید به نجات جامعه از عواقب شرایط موجود

وجود دارد و نویسنده با مبهم گذاشتن پایان داستان، به ابهام در آینده کشور الجزایر با وجود شرایط دشوار اشاره می‌کند. همچنین نجات دختر جوان توسط جوانی دیگر که پاک و بی‌آلایش است و «نفیسه» را با آموزه‌های خود از درمان‌های سنتی روستا نجات داده، اشاره به راه‌حلی است که بن هدوکه برای برون‌رفت از وضع موجود پیشنهاد می‌کند. وی تکیه بر نسل کارآمد الجزایر و بهره‌گیری از آموزه‌ها و سنت‌های ایده آل و به‌دور از هر گونه جهل و نادانی را به عنوان راه‌حل برون‌رفت از شرایط خطیر جامعه الجزایر معرفی می‌نماید.

نتیجه‌گیری

مجموعه آداب و رسوم، عقاید، باورها، عادت‌ها، افسانه‌ها و حکایت‌ها، فرهنگ عامیانه یک جامعه را شکل می‌دهند. تابو و خرافه از جمله باورهای یک ملت و مجموعه‌ای انسانی محسوب می‌شوند که عواملی مانند تلاش برای کشف جهان، جهل، ترس از ناشناخته‌ها و درک نادرست از روابط علی و معلولی، در پیدایش آنها سهیم هستند. «بن هدوکه» برای بیان ویژگی‌ها و شاخصه‌های جامعه الجزایر، ایجاد ارتباط بین نسل جدید و قدیم و انتقال بسیاری از ارزش‌های اخلاقی به جوانان، مقایسه الجزایر سنتی و متعلق به قرن‌های گذشته با الجزایر مدرن و امروزی و ترسیم بهتر چالش فکری نسل جوان و نسل گذشته الجزایر، همچون سایر ادیبان معاصر به ادبیات عامیانه روی آورده است. علاوه بر آن، حضور عناصر فرهنگ عامیانه، حقیقی بودن داستان و اتفاقات آن را باورپذیرتر نموده است.

«عبدالحمید بن هدوکه»، با در نظر داشتن شرایط، حوادث و وقایع کشور و با توجه به سیر تحول داستان، تابوهای متنوعی از جمله تابوهای جزاء، مکان، محدودیت‌های اجتماعی برای دختران و انحصار زن و جلوه‌های متعددی از خرافات همچون قرارداد ظروف سفالین روی قبرها به منظور سیراب کردن روح فرد از دست رفته، اعتقاد به پرخوری در مراسم عزای متوفی با هدف رساندن رحمت و ثواب بیشتر به وی، نسبت دادن بروز مشکلات و حوادث ناگوار به جن و ارواح و زبان‌نهادن در اویس بر داس‌های

گذاخته برای مستجاب شدن دعای نزول باران را به تصویر کشیده است. نویسنده علاوه بر ترسیم جلوه‌های متعدد ادبیات عامیانه، به نفوذ تفکر انقلابی در تمام شئون زندگی جوان الجزایری اشاره می‌کند و عمداً بارها از واژه «انقلاب» و شورش بر علیه بسیاری از اعتقادات و باورهای سنتی استفاده کرده و چون ناقدی تیزبین، به نقد این سنت‌ها و جداساختن سره و ناسره آنها پرداخته و دیدگاه خود را نسبت به آنها و چالش موجود بین نسل‌های جدید و قدیم بیان داشته است. «بن هدوکه» با ردّ شورش علیه همه مظاهر سنت و فرهنگ گذشته، برخی تابوها و خرافه‌ها را به طور کلی مردود و برخی دیگر از جمله آداب و سنن نهفته در بطن تابوها و خرافه‌ها را می‌پذیرد و اصل گفتگو و واقع‌نگری را باعث ایجاد نوعی درک متقابل از سوی نسل‌های جوان و سنتی کشور معرفی می‌کند.

«عبدالحمید بن هدوکه» در طول رمان ضمن مقایسه فضای فرهنگی روستا و تفکرات و فرهنگ حاکم بر شهر الجزایر، تفاوت و شکاف‌های عمیق بین دو فرهنگ را آشکار می‌سازد. حضور همزمان «نفیسه» و «عمه رحمت» در بسیاری از صحنه‌های رمان و مباحث مطرح شده بین آنها، به نویسنده در ایجاد دو قطبی سنت و مدرنیته یاری رسانده است. در این رمان، روستا نماد الجزایر سنتی و متعلق به قرن‌های گذشته است که تفکرات قدیمی و برداشت‌های سطحی از دین در آن حکم فرما می‌باشد و تابوها و خرافه‌های بسیاری در آن رواج دارد. در مقابل، فضای شهر متأثر از فرهنگ غرب است که مظاهر دین در آن کمرنگ شده و زنان از قید تابوهایی که برخی منشأ دینی و برخی دیگر ریشه در سنت دارند، رها شده و روابط آزاد اجتماعی در میان زنان رواج دارد. دین و اعمال مربوط به آن و فهم مردمان الجزایر از دین در رمان «ریح الجنوب» انعکاس یافته و این امر خواننده را با آنچه به نام دین در جامعه الجزایر رواج دارد و میزان خرافات و باورهای عامیانه که وارد دین شده‌اند، آشنا می‌سازد. استفاده هنری و دقیق «بن هدوکه» از باورهای رایج در روستا در جهت آشکارسازی نقاط ضعف و قوت الجزایر دهه هفتاد، نشان از موفقیت وی در به‌کارگیری ظرفیت میراث فرهنگی کشور در نقد چالش‌های اجتماعی دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. زبان بخشی از ساکنان جزایر واقع در اقیانوس آرام.
۲. مراسمی برای بزرگداشت شخص مرحوم که در آن علاوه بر قرائت قرآن، از میهمانان با صرف غذا پذیرایی می‌شود. (بن هدوقه، ۲۰۰۸م: ۱۳۵)
۳. نوعی مراسم اسلامی - صوفی که حاضران به صورت گروهی و با رهبری شیخی عارف، در جهت رسیدن به لحظه «صفا» به انجام اعمالی خاص اقدام می‌کنند.

منابع و مآخذ

- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۲)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: موسسه لغتنامه دهخدا.
- ستاری، جلال، (۱۳۸۱)، زمینه فرهنگ مردم، تهران: ویراستار.
- شعرافیان، حمیدرضا، (۱۳۸۲)، «باورهای عامیانه در ایران به گزارش سیاحان غربی»، مشهد، محقق.
- فروید، زیگموند، (بی‌تا)، توتم و تابو، ترجمه: محمدعلی خنجی، تهران: کتابخانه طهوری؛ نشر الکترونیکی.
- یثربی، سید یحیی، (۱۳۹۳)، فلسفه خرافات، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- بدران، ابراهیم و سلوی الخماش، (۱۹۸۸م)، دراسات فی العقلية العربية، ط ۲، بیروت: دار الحقیقة
- بن هدوقه، عبدالحمید، (۲۰۰۸م)، الأعمال الروائية الكاملة، ط ۱، الجزائر: الفضاء الحُرّ.
- دوغان، أحمد، (۱۹۹۶م)، الأدب الجزائري الحديث، ط ۱، دمشق: اتحاد الكتاب العرب
- الماسی، نجادعلی و بهنام حبیبی، (۱۳۸۵)، «بررسی مفهوم، جایگاه و نمادهای حقوق فولکلور»، نامه مفید، دوره ۱۲، شماره ۵۸: ۳-۲۲.
- جهانشاهی افشار، علی و محمدحسن شمس‌الدینی مطلق، (۱۳۹۳)، «ریشه‌های خرافات و کارکرد آنها در فرهنگ مردم؛ مورد مطالعه: باورهای مردم کرمان»، دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال دوم، شماره ۳: ۴۹-۷۵.
- صرفی، محمدرضا، (۱۳۸۳ش)، «بازتاب باورهای خرافی در مثنوی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، کرمان، شماره ۱۵: صص ۱۰۳-۱۳۰.
- قانونی، حمیدرضا و پروین غلامحسینی، (۱۳۹۶ش)، «ادبیات عامه (ضرب‌المثلها و کنایات) و بازتاب آن در رمان‌های آل احمد»، مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۸، شماره ۱۵: صص ۱۱۷-۱۴۰.
- محبوب، فرشته، (۱۳۹۵ش)، «تابو در ترجمه ادبیات کودکان»، کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات، تربت حیدریه: دانشگاه تربت حیدریه: https://www.civilica.com/Paper-LPMCONF01-LPMCONF01_0540.html

- يعقوبي، پارسا، (١٣٨٤ش)، «أشنايي با تابوشكني و سير آن در ادبيات كلاسيك»، مجله ادبيات و علوم انساني دانشگاه كردستان، شماره ١٨٣، دوره ٥٨: صص ٩٩-١١٦.
- بوسماحة، عبدالحميد، (١٩٩٨م)، «الموروث الشعبي في روايات عبدالحميد بن هدوقه»، مجله اللغة و الأدب، دانشگاه الجزائر، شماره ١٣: ١٨٩-٢١٠.
- بيومي، خالد، (٢٠١٨م)، «توظيف التراث في الرواية العربية المعاصرة»، www.masress.com، ٢٣/٠٨/٢٠١٨.
- حمدان حمدان، عبدالرحيم، (٢٠١٠م)، «التقنيات الفنية في ثلاثية «بكاء العريضة»، ديوان العرب: ٢٢/٠٧/٢٠١٩.
- زكور، محمد، «توظيف التراث في نماذج من روايات بن هدوقه»، الجزائر الجامعة عنابه: 20/08/2018، <http://www.benhedouga.com>
- قاسمي، جمشيد، (١٣٩٨ش)، «الإستعارة الأساسية ووظيفتها في رواية "ريح الجنوب"»، مجله الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية و آدابها، شماره ١٥: ٨٠-٦١.
- الريحان، عمر احمد، (٢٠٠٩م)، «الأثر التوراتي في شعر محمود درويش»، رسالة الماجستير في الأدب، اردن: جامعة مؤتة.
- عبدالوهاب، تيايبي، (بي تا)، «توظيف التراث في مسرح سعد الله ونوس»، مذكرة لنيل درجة الماجستير، جامعة الجاح لخصر، باتنة: كلية الآداب و العلوم الإنسانية.
- العربي، مريم، (٢٠١٧م)، «عبدالحميد بن هدوقه و البعد الاجتماعي - ربح الجنوب أتمودجا»، الجزائر: جامعة ابوبكر بلقايد.

الموروث الشعبي في رواية ربح الجنوب (تابو وخرافة نموذجاً)

جمشيد قاسمي^١

فاطمه قادري^٢

رضا افخمى عقدا^٣

محمدعلي سلماني مروست^٤

الملخص

إنّ التراث الشعبي هو الثقافة و الحكمة القومية المنطوية على الشئون الملحوظة وغير الملحوظة بكلّ ما تحمل في طياتها من المعتقدات والآداب والسنن والحكمة وتكنولوجيا والطبابة العامة. ويعتبر التابو والخرافة كمنظائرهما - المثل والحكمة والاسطورة وغيرها - مظهرين من التراث الشعبي، يؤثّر افرازهما على قلوب المستمعين ونفوسهم. الأديب الجزائري عبد الحميد بن هدوقة في رواية "رياح الجنوب"، - كمعظم آثاره - يتطرق إلى تصوير شتى مظاهر الموروث الشعبي عامة والتابو والخرافة خاصّة. من خلال عمليّة البحث عن المواضيع التي تجلّت فيها عناصر التابو والخرافة وعن أهداف الكاتب من توظيفه لها، ظهر لنا أن الكاتب عالج قضية الصراع بين مختلف الأجيال ومراجعتها أحياناً من خلال تطرقه إلى القضايا الشعبية القروية وتركيزها على وصف الجزائر التقليدية المنتمية إلى القرون الماضية ومقارنتها بالجزائر الحديثة المتجدّدة. والرّواية هذه طافحة بكثير من مكونات التابو المتجلية في تابوات: «العقوبة» و«المكان» و«استنثار أو احتكار المرأة» و«قيود الفتاة الاجتماعية» كما أنّها زاخرة بمكونات الخرافة الموضحة في: «وضع الأواني الفخارية على القبور بغية شرب روح المتوفى مما يجتمع فيها من ماء المطر وإيساع الرّحمة عليه»، «النهم في الأكل في مراسيم الفدوة معتقداً بأنّه يضاعف الثّواب والأجر ويوسع الرّحمة علي روح المرحوم» و«لحس الدراويش المناجل المتوهجة بغية استجابة الدّعاء لنزول المطر في مراسيم الحضرة». والملفت للإنتباه هو أنّ الكاتب يستعرض الصراعات منتبها بالظروف الراهنة المسيطرة على البلاد وتطور الأحداث في الرواية.

الكلمات الرئيسية: الموروث الشعبي، التابو، الخرافة، عبد الحميد بن هدوقة، ربح الجنوب.

١- طالب دكتوراة في فرع اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد.

٢- الاستاذ المشارك في فرع اللغة العربية بجامعة يزد

٣- الاستاذ المشارك في فرع اللغة العربية بجامعة يزد

٤- الاستاذ المشارك في فرع اللغة العربية بجامعة يزد

The mission of folk beliefs in the novel *Rih al Djanoub*: A focus on taboos and superstitions

Jamshid Ghasemi, Ph.D. Student of Arabic language and literature, Yazd University

¹Fatemeh Ghaderi, Associate Professor of Arabic Language and Literature, Yazd University

Reza Afkhami Aghda, Associate Professor of Arabic Language and Literature, Yazd University

Mohammad ali Salmani Marvast, Associate Professor of Arabic Language and Literature, Yazd University

Received: 25-02-2019

Accepted: 21-01-2020

Abstract

The folk culture denotes the aboriginal culture and knowledge covering tangible and intangible entities such as literary and artistic products, beliefs and customs, science and technology, and the common practices. Taboos and superstitions are the manifestations of popular beliefs, whose reflection on literary texts, similar to proverbs, anecdotes and myths, has a profound effect on the hearts and minds of the masses. The Algerian author Abdelhamid Ben Hadduga, the author of *Rih al-janoub*, has portrayed the numerous manifestations of popular culture in this novel, as in other literary works by this author. While examining the purposes and themes in which taboo and superstition are employed by Ben Hadduga, this research is built on a descriptive-analytical and critical approach to find out Ben Hadduga's goal in addressing social, economic, and social characteristics as well as describing the traditional and modern Algeria. His work presents a better portrayal of the intellectual challenges of the younger and older generations and occasionally criticizes the traditions. He depicts these traditions in a wide range of taboos and superstitions by considering the circumstances of the time, events, and the evolution of the story. Punishment, place, monopoly of women, and the restricted social interactions of girls are the examples of taboos. Moreover, a few clear examples of superstitions in the *Rih al-janoub* novel include placing earthenware on graves to water souls of the dead, overeating at funerals to bestow more mercy upon the deceased, attributing problems and adversities to fairies and spirits, and putting the tongue on red hot sickles by dervishes to pray for rain.

Keywords: Folklore, Taboo, Superstitions, Abdelhamid Ben Hadduga, *Rih al Djanoub*.

1- Corresponding Author Email: ghaderi_m@yazd.ac.ir